



بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت سی و هفتمین سالگرد نبرد سپاهک

برای نبردی بزرگ آماده شویم

۳

انگرانی "اصلاح طلبان"، از رد صلاحیت شدن در انتخابات برای چیست؟

حرکت اصلاحی "نام برده است، در ۲۷ دی ماه در جمع ستاد ائتلاف اصلاح طلبان ضمن اظهار انگرانی شدید از رد صلاحیت های گسترده گفت: علاوه بر شایعات عمومی متأسفانه اخباری به دستم رسیده که حاکی از نوعی تنگ نظری و اقدام برای محروم کردن بسیاری از نیروهای مومن، مجرب و روشن از حضور در صحنه انتخابات است. امری که در صورت صحت، بدون تردید به زیان نظام و جامعه خواهد بود. وی در ادامه این مطلب یاد آور شد که: در صورت صحت این اخبار واضح است که مهم ترین شرط انتخابات خوب و ارزشمند، یعنی رقابت منتهی خواهد شد.

در صفحه ۸

زندانی سیاسی و زندان

"لنین" در کتاب "دولت و انقلاب" نقش دولت را در جوامعی که به طبقات تقسیم شده اند، به خوبی توضیح می دهد. او با تکیه بر نوشته های انگلس و مارکس و نیز با تکیه بر تجارب تاریخی اثبات می کند که دولت در جوامع طبقاتی و در طول این تاریخ چیزی نبوده و نیست، جز ابزار طبقات ستمگر برای سرکوب و تحمیق طبقات ستمکش. در این کتاب "لنین" وجه اساسی دولت را دستگاه سرکوب آن می نامد که شامل دسته های مسلح، زندان ها و سایر قوای قهری می گردند.

سراسر تاریخ جوامع بشری، اثبات آنچه است که "لنین" در کتاب "دولت و انقلاب" بیان کرد و نزدیک به سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی یکی از عریان ترین نمونه های آن در عصر کنونی ست. در طول سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، دستگاه سرکوب رژیم، شامل دستگاه های اطلاعاتی (از جمله وزارت اطلاعات)، قضایی،

در صفحه ۵

با نزدیک شدن دور هشتم انتخابات مجلس ارتجاع رژیم، انگرانی "اصلاح طلبان حکومتی" از روند بررسی احراز صلاحیت کاندیداها هر روز بیشتر و بیشتر می گردد. این انگرانی ها که از ماه ها پیش شروع شده بود در هفته های اخیر افزایش بیشتری به خود گرفته است. اگر پیشتر سخنگویان و نمایندگان جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سخنگوی دولت خاتمی، حزب کارگزاران، اعتماد ملی و سخنگوی ستاد ائتلاف "اصلاح طلبان"، از وضعیت موجود اظهار انگرانی شدید می کردند، اخیراً خود خاتمی نیز مستقیماً و آشکارا به جرگه این مجموعه پیوسته است.

خاتمی که بهزاد نبوی از او به عنوان "پرچمدار

نتیجه ی توافقات گروه ۱ + ۵

وزرای امور خارجه ی پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد (آمریکا، فرانسه، انگلستان، چین و روسیه) به علاوه ی آلمان روز ۲ بهمن (۲۲ ژانویه) در برلین نشستی را در رابطه با پرونده ی هسته ای جمهوری اسلامی برگزار کردند تا ظاهراً برای اعمال یا تشدید تنبیهات و تحریم های دیگر تصمیم گیری کنند.

این نشست در حالی برگزار شد که پیش از آن محمد البرادعی، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی و خاویر سولانا، هماهنگ کننده ی سیاست خارجی اتحادیه اروپا با مسئولان جمهوری اسلامی دیدار کرده بودند تا بلکه پیش از نشست ۱ + ۵ به نتایجی دست یابند. اما نه البرادعی و نه سولانا نتوانستند جمهوری اسلامی را وادار به اطاعت از خواست اصلی اکثریت اعضای دائمی شورای امنیت، یعنی تعلیق غنی سازی اورانیوم بکنند

در صفحه ۶

بحران گاز، یا بحران ورشکستگی جمهوری اسلامی؟

بارش برف از اوایل دی ماه، بحران جدیدی را برای جمهوری اسلامی در پی داشت. بحران برف و سرما، در ظرف چند روز، به بحران گاز سوخت تبدیل شد. بارش برف سنگین، سیستم سوخت رسانی جمهوری اسلامی را به کلی برهم ریخت. قطع گاز و یا کاهش فشار آن، در بسیاری از شهرهای ایران، زندگی مردم را فلج کرد. در اثر بی لیاقتی رژیمی که سران آن نزدیک به سی سال است جز غارت و دزدی، پر کردن جیب، و افزودن بر موجودی حساب های بانکی خود، کار دیگری انجام نداده اند، برف و سرما، جان دهها تن از مردم زحمتکش را گرفت و خسارات جبران ناپذیری برجای گذاشت.

روز دوازدهم دی ماه، وقتی که قطع گاز و سرما، جان چند نفر را گرفته بود، غلامحسین نوذری وزیر نفت، وعده داد در روزهای آینده، مشکلی برای تامین سوخت وجود نخواهد داشت. روزهای بعد درحالی که مردم از سرما تلف می شدند و برای گرم کردن خویش به هر وسیله ای متوسل می شدند، اما بازهم از سوخت و گاز خبری نبود. حدود ده روز پس از وعده های وزیر نفت، اوضاع در سراسر کشور به ویژه در استان های شمالی به حدی وخیم شده بود، که این بار احمدی نژاد در تاریخ ۲۱ دی یعنی زمانی که دست کم بیست نفر در اثر سرما جان خود را از دست داده بودند، به مازندران سفر کرد و وعده داد که در ظرف سه روز آینده مشکل قطع گاز برطرف خواهد شد. علی رغم این وعده، اما مشکل قطع گاز برطرف نشد. ستاد حوادث غیر مترقبه، یک هفته پس از اظهارات عوام فریبانه رئیس جمهور، گزارش داد که ۴۲ شهر، با افت فشار گاز تا هفتاد در صد روبرو هستند و در برخی مناطق، از جمله استان های گیلان، گلستان، مازندران، اردبیل، گاز همچنان قطع است.

وقتی که مدیر عامل شرکت گاز در سی ام دی اعلام کرد افت گاز در سراسر کشور برطرف شده است، بسیاری از مردم خراسان از جمله اهالی شهر بردسکن که بیست روز را در سرمای طاقت فرسا و بدون گاز گذرانده بودند، و از این دروغ به خشم آمده بودند، جز کینه و نفرت چیزی نداشتند که نثار وی سازند. قبل از آن که اما مردم خشمگین و معترض منطقه، بخوانند نسبت به این دروغ دست به عملی بزنند، فرماندار و امام جمعه

در صفحه ۲

تعمیق بحران مالی و
چشم انداز رکود عمیق اقتصادی در آمریکا

۴

خلاصه ای از
اطلاعیه های سازمان

۷

بحران گاز، یا بحران ورشکستگی جمهوری اسلامی؟

این شهر به قصد عوام فریبی و فرونشاندن خشم مردم، از سخنان مدیر عامل شرکت گاز انتقاد کردند. فرماندار بردسکن در واکنش به سخنان مدیر عامل شرکت گاز گفت، در حال حاضر بیش از هشتاد درصد مردم بردسکن گاز ندارند و در بیست درصد صدباقی مانده نیز فشار گاز پائین است. وی ضمن اشاره به این مسئله که مسئولین باید "حقایق" را به مردم بگویند، و "جو آرام را برهم نزنند" از مردم این شهر عذر خواهی کرد و از "صبر و تحمل" آنها قدر دانی نمود. امام جمعه شهر نیز به قصد عوام فریبی، در سخنان مشابهی از این که مسئولین حقایق را نمی گویند و بر زخم و درد مردم نمک می پاشند، انتقاد نمود. (ایسنا- ۸۶/۱۱/۱)

اوضاع در سایر مناطق نیز بهتر از این نبود. بارش برف و سرما نه تنها مستقیماً جان دهها تن از مردم زحمتکش را گرفت، بلکه پی آمدهای آن از قبیل گران تر شدن قیمت نان و کمبود آن، گران شدن قیمت و سائل گرمازا که حتا تا پنج برابر افزایش یافت، تخریب راه ها و ترکیدن لوله های آب، فروریختن سقف خانه ها و کارگاه ها، مدفون شدن دهها روستا در زیر برف، عدم دسترسی به پزشکی و دارو و غیره خسارات زیادی بر مردم وارد ساخت. به گفته معاون عمرانی وزارت آموزش و پرورش، تنها در استان گیلان ۳۱ مدرسه به کلی تخریب شد و ۲۰۷ مدرسه دیگر نیز آسیب دید. گرچه رژیم آماری از میزان خرابی ها انتشار نداد، اما از روی همین ارقام و تخریب مدارس، می توان به میزان بالای تخریب خانه های مردم به ویژه در مناطق روستائی پی برد.

اما خسارات و آسیب های جانی و مالی، به اینها محدود نشد. دهها تن از مردمی که از فرط سرما ناچار شده بودند برای گرم کردن اماکن مسکونی خود از وسائل گرمزای فاقد استاندارد های ایمنی و چراغ های خوراک پزی استفاده نمایند، دچار گاز گرفتگی شده و جان دادند. به گزارش خیرگزاری فارس، تنها در ظرف روزهای ۲۲ تا ۲۴ دی، ۱۹ نفر شامل ۱۴ مرد و ۵ زن، در اثر گاز گرفتگی جان خود را از دست دادند. سازمان پزشکی قانونی روز ۲۴ دی اعلام نمود که تنها در آذربایجان ۷۱ نفر در اثر گاز گرفتگی جان خود را از دست دادند. این سازمان دوباره روز ۲۹ دی اعلام نمود طی روزهای ۱۶ تا ۲۴ دی ۸۷ نفر شامل ۵۷ مرد و ۳۰ زن بر اثر مسمومیت ناشی از گاز جان خود را از دست داده اند. یک روز پس از آن، ایسنا خبر داد که گاز گرفتگی همچنان ادامه دارد و دهها تن دیگر در اراک و شهرهای اطراف تهران جان خود را از دست داده اند. یکم بهمن ماه، خیرگزاری فارس از مرگ دو برادر در یافت آباد، یک زن و مرد جوان در بلوار ابوذر و یک زن جوان ۳۱ ساله به علت مسمومیت ناشی از گاز خبر داد. دولت اسلامی که یک بار با قطع گاز وی مسئولیتی در قبال تأمین به موقع سوخت، زندگی

مردم را به خطر افکنده و جان دهها نفر را گرفته بود، این بار به سبب عدم اطلاع رسانی و هشدارهای آگاهی دهنده پیرامون خطرات استنشاق منواکسید کربن که گازی است سمی و کشنده و از سوختن ناقص بخاری، چراغ های خوراک پزی، آب گرم کن های نفتی و گازی و ذغال تولید می شود، دهها تن دیگر را نیز به کام مرگ فرستاد.

در گرماگرم این تلفات سنگین و حیرت آور ناشی از بی توجهی مسئولین دولت جمهوری اسلامی در قبال حفظ جان و سلامتی مردم بود که بارش باران در سیستان و بلوچستان در روزهای ۲۵ و ۲۶ دی ماه، جان چندین تن دیگر را نیز گرفت و خسارات جبران ناپذیری به بار آورد. جاری شدن سیل، علاوه بر آن که به چندین شهر این استان، از جمله شهرهای چاه بهار، ایران شهر، سروان و کنارک آسیب رساند و بسیاری از مدارس، جاده ها و پل ها را تخریب نمود، به بیش از پنج هزار خانوار در صدها روستای این استان نیز آسیب های جدی وارد ساخت. مدیر کل ستاد حوادث غیر مترقبه اعلام کرد، هفت هزار واحد مسکونی شهری و روستائی این استان از سی تا هفتاد درصد تخریب شده اند.

این حجم بالای تلفات و خسارات ناشی از بارش برف و باران، یک بار دیگر نشان داد که جامعه، تاجه حد وحشتناک و غیر قابل تصویری صاحب است. بارش برف و سیل و سرما، بار دیگر به مردم ایران نشان داد که جان و زندگی آن ها تا چه حد غیر قابل باوری برای طبقه حاکم بی اهمیت و بی ارزش است.

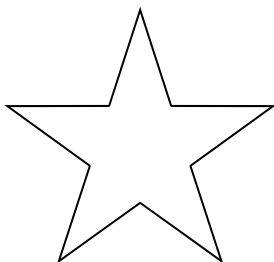
دولت اسلامی البته مذبحخانه تلاش نمود خود را از زیر بار مسئولیت برهاند و مسئولیت قطع و کمبود گاز را به گردن یک کشور دیگر بیاندازد که گاز صادراتی خود به ایران راقطع کرده است. آنها گفتند که ترکمنستان صدور گاز به ایران را متوقف ساخته است، اما نگفتند نمی گویند ایرانی که روی دریائی از نفت و گاز خوابیده است، چرا می بایستی سوخت مورد نیاز مردم را از ترکمنستان وارد کند و چرا رژیم حاکم بایستی زندگی مردم را به واردات گاز از این کشور وابسته سازد؟ مقامات دولتی برای آنکه وانمود سازند که در فکر مردم بوده اند، گفتند، صدور گاز به ترکیه را متوقف ساخته اند و بعد هم اضافه کردند که ترکیه گاز مورد نیاز خود را از منابع دیگری تهیه کرده است. آنها نگفتند و نمی گویند که چرا جمهوری اسلامی چنین نکرد؟ چرا وقتی که ترکمنستان صدور گاز به ایران را متوقف ساخت، دولت، گاز مورد نیاز مردم را از منابع دیگر تهیه نکرد؟ و دهها تن از مردم را به کام مرگ فرستاد؟

موضوع جاری شدن سیل در سیستان و بلوچستان نیز منحصر به امسال نیست. تمام مردم ایران بویژه مردم زحمتکش این استان می دانند که منطقه سیستان و بلوچستان تقریباً هر ساله با بارش باران های سیل آسا روبروست. جمهوری

اسلامی هم به رغم آنکه این موضوع را خوب می داند، با این وجود تاکنون هیچگونه اقدام پیشگیرانه و هیچ اقدامی برای مهار سیل انجام نداده است. این بار نیز با وجود آن که سازمان هواشناسی، از قبل، بارش باران های سیل آسا در منطقه سیستان و بلوچستان را اعلام کرده بود، اما دولت باز هم هیچگونه اقدام پیشگیرانه ای لاقلاً برای نجات جان مردم و کاهش خسارات انجام نداد.

بنابراین، این مساله از روزهم روشن تر است که مسئولیت مستقیم تمام این تلفات و خسارات، برعهده ی رژیم جمهوری اسلامی است. مسئولیت کشته شدن دهها تن از مردم در نقاط مختلف کشور، بر عهده سران رژیم و انگل هائیسست که نزدیک به سی سال، ثروتهای جامعه را بی وقفه غارت کرده اند، پولهای نفت را بالا کشیده اند، اما کمترین اقدامی در این زمینه هانجام نداده اند.

حقیقت آن است که وضعیت رژیم جمهوری اسلامی وخیم تر از آن است که خواهد و یا بتواند خود را از زیر بار این مسئولیت ها برهاند. کار رژیم از این حرف ها گذشته است. وقتی که با بارش یک برف سنگین و یک موج سرما، در ظرف دو روز تمام سیستم سوخت رسانی رژیم دچار بحران و به کلی فلج می شود، وقتی که بحران گاز، به فوریت به بحران نان فرا می روید و آذوقه گران و کمیاب می شود، وقتی که دهها تن از مردم، از سرما و گرسنگی و گاز گرفتگی جان خود را از دست می دهند، آن گاه که بر متن چنین شرایطی تنها در ظرف چند روز بحران اجتماعی بالنسبه وسیعی در سرتاسر جامعه دامن زده می شود و بر ابعاد نارضایتی توده ای در مقیاس سراسری افزوده می شود، وقتی که ناتوانی رژیم در تأمین حداقل نیازهای ضروری یک جامعه، این قدر واضح و روشن، در معرض دید همگان قرار می گیرد، این دیگر، به معنای آن است که کار رژیم جمهوری اسلامی از این حد که خواهد خود را تبرئه کند و یا حتا بحران را به بحران گاز محدود کند گذشته است. این دیگر بحران گاز نیست. بحران نان نیست. بحران سوخت و مسکن و سرما نیست. این، بحران ورشکستگی تام و تمام رژیم جمهوری اسلامی است. کاری که اما، برف و سرما و بحران گاز انجام داد این بود که این بحران را شفاف تر از گذشته در معرض دید همگان قرار داد. بحران ورشکستگی رژیم، در عین حال بار دیگر بر این ضرورت که نظام حاکم باید بدست توده های کارگرو زحمتکش، به زیر کشیده شود و به زباله دان افکنده شود، عینیت بخشید.





بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت سی و هفتمین سالگرد نبرد سیاهکل برای نبردی بزرگ آماده شویم

کارگران و زحمتکشان، زنان ستمدیده! جوانان! روشنفکران مترقی!

در تاریخ مبارزات توده‌های زحمتکش و ستمدیده هرملتی، رویدادهای ست که هرگز فراموش نمی‌شوند. از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردند، جاودانه می‌مانند و همواره به نیکی از آنها یاد می‌شود.

مانندگاری این رویدادهای وتبديل شدن پیشگامان آنها به قهرمانان حماسی توده‌های زحمتکش از آن روست که طغیان ستمدیدگان علیه ستمگران را به نمایش می‌گذارند، بی‌قراری انسان ستمدیده را برای گسست زنجیرهای اسارت به وضوح نشان می‌دهند و منشاء اثری فراتر از خود رویداد می‌گردند.

در تاریخ مبارزات توده‌های زحمتکش و ستمدیده مردم ایران نیز نمونه‌های فراوانی را می‌توان از این رویدادها سراغ گرفت. نبرد حماسی سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، یک نمونه از این رویدادهای ماندگار است. همین که از تاریخ سیاسی جامعه ایران سخن به میان می‌آید، نام سیاهکل، دیگر روستایی در گذشته و شهرستانی در گیلان امروز نیست، بلکه سمبلی از مبارزه قهرمانانه کمونیست‌های ایران علیه ستمگران و اشرافی‌نمایی آنها بانظم ضد انسانی سرمایه‌داری ست.

آفرینندگان حماسه سیاهکل، خود در یک نبرد نابرابر از پای در آمدند، اما این حرکت، منشاء چنان تأثیری در جامعه ایران بود که مستثنا از ارزیابی‌های نظری و سیاسی که اکنون دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌اند، در قلب توده‌های زحمتکش جای گرفت و به رویدادی ماندگار تبدیل گردید. از این رو، ۹ بهمن، دیگر صرفاً سالروز نبرد قهرمانانه، بنیانگذاران سازمان نیست، بلکه سالروز نبردی حماسی در تاریخ سراسر مبارزه توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران است.

سیاهکل دیگر تکرار نشد و نخواهد شد. اما آنچه که سازمان ما از فردای سیاهکل، در هر شکل از مبارزه خود، به آن پای بند مانده است، ادامه اهداف و آرمان‌های آزادیخواهانه و سوسیالیستی فدائیان در نبرد سیاهکل است که پرچم آن را با جفقتانی به اهتزاز در آورند. همین اهداف و آرمان‌های بزرگ است که امروز، پس از گذشت ۳۷ سال از حماسه سیاهکل، سازمان ما همچنان با مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم، دفاع پیگیر از منافع و اهداف طبقه کارگر و از موضع این طبقه، دفاع از مطالبات عموم مردم زحمتکش و ستمدیده، خود را متعهد به آنها می‌داند.

کارگران و زحمتکشان! زنان ستمدیده! جوانان و روشنفکران مترقی!

سالروز ۲۲ بهمن، نیز در پیش است. این قیام، درس‌ها و تجارب گرانبهائی برای توده‌های مردم ایران داشته که هرگز نباید آنها را فراموش کرد.

هنگامی که توده‌های زحمتکش مردم ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به قیام مسلحانه روی آوردند، هدف از این قیام قهرمانانه و حماسی، سرنگونی ستمگران از اریکه قدرت و پیروزی انقلاب بود. اما سالها دیکتاتوری و اختناق رژیم شاه، مانع از آن شده بود که مردم کارگر و زحمتکش به عنوان برپا کنندگان انقلاب، متشکل باشند و به اهداف و منافع خود آگاهی داشته باشند. دشمنان مردم زحمتکش و انقلاب آنها، از همین نقطه ضعف به نفع خود بهره برداری کردند. توده‌ها از روی نا آگاهی، به یک داروسته مرتجع، تحت رهبری خمینی اعتماد کردند. نتیجتاً قدرت سیاسی از رژیم مرتجع شاه، به یک گروه ارتجاعی دیگر منتقل گردید. اندکی پس از قیام، همین که مردم متوجه شدند، چه اتفاقی رخ داده است، دیگر دیر شده بود و هیئت حاکمه جدید، با سرکوب و کشتار عیان گسیخته‌ای که در سال ۶۰ به اوج خود رسید، آخرین بقایای دست آورد انقلاب توده مردم را نیز از آنها باز پس گرفت. اکنون دیگر، نتایج فاجعه بار استقرار جمهوری اسلامی بر کسی پوشیده نیست.

اگر در آغاز استقرار جمهوری اسلامی، ماهیت آن بر اکثریت مردم ایران پوشیده بود، ما به عنوان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، و اندکی بعد، به عنوان جریان اقلیت سازمان فدائیان وظیفه خود می‌دانستیم که حقیقت را به توده‌های مردم بگوئیم، با مبارزه عملی خود از خواست‌ها و اهداف توده‌های انقلابی مردم دفاع کنیم، تمام جریانهای راکه می‌کوشیدند بر ماهیت سر تا پا ارتجاعی جمهوری اسلامی سرپوش بگذارند، افشا کنیم و علیه رژیم‌هایی که بار دیگر استبدادی هولناک‌تر از رژیم شاه را به مردم ایران تحمیل می‌کرد، بجنگیم. جمهوری اسلامی صدها تن از آگاه‌ترین و پیشروترین کارگران، زنان، معلمان و دانشجویانی را که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کردند، به جوخه اعدام سپرد. هزاران تن را سال‌ها به بند کشید. اما هیچگاه نتوانست و نخواهد توانست سازمان ما را از مبارزه برای اهداف و آرمان‌های انسانی آزادی خواهانه و سوسیالیستی باز دارد. چرا که این مبارزه، چیزی جدا از مبارزات و مطالبات توده‌های تحت ستم مردم ایران، و اهداف و آرمان‌های انسانی طبقه کارگر نبوده و نیست. این مبارزه، جزئی جدائی‌ناپذیر از مبارزات کارگران و توده‌های زحمتکش برای برپائی یک انقلاب اجتماعی و رهائی بشریت ستمدیده است. شکست ناپذیری ما در همین است.

امروز، اما دیگر نه فقط ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت مذهبی استبدادی پاسدار نظام ستمگرانه و استثمارگرانه سرمایه‌داری بر عموم توده‌های کارگر و زحمتکش روشن است، بلکه شکست تمام سیاست‌ها و تاکتیک‌های رژیم نیز که ورشکستگی کامل آن را نشان می‌دهد، بر همگان آشکار شده است. سرتا پای رژیم، در عرصه‌های مختلف، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فرو رفته در بحران است. اعتراض و مبارزات توده‌ای دم به دم وسعت و ژرفای بیشتری به خود گرفته است. جمهوری اسلامی برای نجات خود، بیش از پیش سرنیزه را در دستور کار قرار داده و به اختناق و سرکوب گسترده تری متوسل شده است.

رژیم، با تشدید وحشی‌گری، در عین حال می‌خواهد به ما معتزضین به نظم موجود بگوید که به سالگی کنار نخواهد رفت و تاپایان خط‌ایستاده است. دلیل آن هم روشن است. نه فقط از آن رو که طبقات حاکم ستمگر، هیچگاه به سالگی تسلیم خواست و اراده توده‌های تحت ستم نمی‌شوند، بلکه به این علت نیز هست که جمهوری اسلامی در طول دوران حیات ننگین اش، آنچنان جنایات و فجایع بزرگی را به بار آورده است که سران و پاسداران آن، هر لحظه از مجازاتی که در انتظار آنهاست، در وحشت مرگبار به سر می‌برند. از همین روست که مصمم‌اند، تا لحظه به گور سپرده شدن، از هیچ جنایتی فروگذار نکنند.

بنابر این تکلیف روشن است، یا باید به اسارت و بندگی در چنگال جمهوری اسلامی تن داد، یا در یک نبرد خونین و تا پای جان این دشمن ستمگر ضد انسانی را به گور سپرد.

راه دیگری برای نجات ما مردم کارگر و زحمتکش تحت ستم، جز یک انقلاب و سرنگونی قهر آمیز جمهوری اسلامی باقی نمانده است. تنها یک انقلاب اجتماعی می‌تواند ما را از اسارت و ستم رها سازد.

قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به عنوان سمبل برجسته قدرت و توانائی توده‌های زحمتکش نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی نیز همچون رژیم شاه، هر آنچه هم که نیروی سرکوب داشته باشد، در برابر قدرت میلیون‌ها انسان کارگر و زحمتکش، تاب و توان مقاومت را نخواهد داشت. تنها به این شرط که ما توده‌های مردم زحمتکش، شکلی سازمان یافته و سراسری به مبارزه خود بدهیم.

برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی که پیش شرط روی آوری به قیام است، از هم اکنون تدارک ببینیم. نبردی سخت در پیش است. در این نبرد باید هرچه سازمان یافته‌تر حضور داشت. دشمن را نخست باید در جریان یک رشته اعتصابات، و تظاهرات، نبردهای موضعی خیابانی فرسوده و تضعیف نمود و آنگاه با قیام سرنگونش کرد.

این تجربه‌ای است که از سرنگونی رژیم شاه به دست آورده ایم و دوباره باید آن را برای برپائی انقلابی دیگر به کار بندیم. این انقلاب، دیگر یک انقلاب همگانی، با اهداف ناروشن توده‌های نا آگاه نخواهد بود. انقلاب کارگری ست که نخستین گام آن سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان خواهد بود.

حکومت شورائی، بی‌درنگ، فوری‌ترین مطالبات آزادی خواهانه، دمکراتیک، رفاهی و اجتماعی عمومی را متحقق خواهد ساخت و گام بعدی خود را به سوی استقرار جامعه‌ای سوسیالیستی بر خواهد داشت.

سازمان فدائیان (اقلیت) درسی و هفتمین سالگرد ۱۹ بهمن، با اعتقادی راسخ به اهداف و آرمان‌های آزادیخواهانه و سوسیالیستی بنیانگذاران سازمان، به تلاش و مبارزه پیگیر خود، برای سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار یک حکومت شورائی و گذار به سوسیالیسم ادامه خواهد داد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی- برقرار باد حکومت شورائی

نابود باد نظام سرمایه‌داری

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت) - بهمن ماه ۱۳۸۶

کلر - نان - آزادی - حکومت شورائی

تعمیق بحران مالی و چشم انداز رکود عمیق اقتصادی در آمریکا

بحران مالی که از سال ۲۰۰۶ اقتصاد آمریکا را در بر گرفته، اواسط تابستان گذشته، نقطه عطف دیگری را پشت سر گذاشت. در روزهای پایانی ماه اوت و تنها در طول چند روز، شاخص ارزش سهام شاهد سقوطی حیرت آور بود که میلیارد ها دلار سرمایه سوداگر را با خود به اعماق "چاه ویل" بحران فروبرد. نقطه آغاز این بحران به بازار مسکن آمریکا برمی گردد. بازپرداخت میلیاردها دلار وام "آسان" با نرخ بهره شنور، که از سوی موسسات مالی و بانک ها، با دروغ و فریبکاری، در میان مردم توزیع شده بود، با رشد بیکاری، افزایش نرخ های بهره و گرانی مواد غذایی و نفت و بنزین، با مشکلاتی جدی مواجه شد. این امر در ادامه خود، ثبات نسبی اقتصادی را در هم ریخت و سرانجام زمینه ساز بحرانی همه جانبه در بازارهای مالی آمریکا گشت. برغم تلاش دولت و بانک مرکزی، از هم گسیختگی اقتصادی و تنش در سیستم اعتبارات آمریکا، همانطور که انتظار می رفت، در چهارچوب اقتصاد این کشور محدود نماند و در مدتی کوتاه دامنه ویرانگر خود را به تمام جهان سرمایه داری گسترش داد. سرایت این بحران به بازارهای مالی اروپا و آسیا، میلیاردها دلار زیان در "قمار بورس" و ورشکستگی یکرشته از بانک ها و موسسات مالی بزرگ و کوچک را با خود به همراه داشت.

این زمین لرزه در طول ماههای بعد، با افت و خیز، اما بی وقفه، ادامه یافت. بانک مرکزی آمریکا، نوسانات بحران را زیر نظر داشته و هر بار که موسسات مالی و سرمایه گذاری را با خطر ورشکستگی مواجه دید، بی هیچ درنگی، ضمن کاهش نرخ بهره، میلیاردها دلار نقدینگی را با هدف ترغیب سرمایه داران، ایجاد اطمینان از ثبات سیستم و تسهیل گردش پول و کالا، به بازارهای مالی و اعتباری سرازیر نمود.

به این ترتیب، از ماه اوت سال گذشته تا آغاز سال جاری میلادی، سه بار نرخ پایه بهره کاهش یافت. در اواسط ماه ژانویه، یکی از بزرگترین بانک های سرمایه گذاری آمریکا در گزارش سالانه خود، زیان ناشی از سرمایه گذاری در بازار مسکن در سه ماه آخر سال ۲۰۰۷ را حدود ۲۶ میلیارد دلار اعلام نمود. هنوز بازار سهام از شوک ناشی از این خبر خارج نشده بود که، بزرگترین بنیاد سرمایه گذاری این کشور ضرر خود، در همین مدت، در بازار مسکن را بالغ بر ۱۵ میلیارد دلار بر آورد نمود. ابعاد تأثیرات منفی ناشی از پخش این اخبار تا بدان حد بود که برای نجات اقتصاد بحران زده این کشور، دیگر تنها دخالت مقامات بانک مرکزی کافی نبوده و این بار رئیس جمهور هم به صحنه آمد. وحشت ناشی از یک "رکود اقتصادی"، لرزه به اندام نمایندگان ریز و درشت طبقه سرمایه دار، چه دموکرات و چه جمهوریخواه، انداخت و برغم اختلافات سیاسی و مشاجرات بی پایان در مجالس کنگره و سنا، آنان را وادار نمود که اختلافات را موقتا کنار گذاشته و برای بهبود اوضاع چاره ای بیندیشند. حاصل این تلاش ها توافق جناح های رقیب بر سر طرحی تحت عنوان "مجموعه اقدامات اقتصادی" شد که شامل یکرشته تخفیف های مالیاتی به ارزش ۱۵۰ میلیارد دلار بود. اما کمتر از یک روز از انتشار این خبر نمی گذشت که نوبت به بازارهای بورس آسیا رسید تا طعمه بحران گردند.

در هند، دولت از وحشت ورشکستگی، بازار بورس بمبئی را چند ساعتی تعطیل نمود. بازارهای بورس در هنگ کنگ، شانگهای، سنگاپور و توکیو نیز شاهد سقوط بی سابقه ارزش سهام شدند. این امر بانک مرکزی آمریکا را وادار نمود که در نخستین ساعت بامداد روز ۲۲ ژانویه، و تنها دقایقی پیش از به صدا در آمدن زنگ های بازار بورس نیویورک، نرخ پایه بهره را برای چهارمین بار، و این بار به میزان سه چهارم درصد، که از سال ۱۹۸۲ تا کنون بی سابقه است، کاهش دهد. به این ترتیب، از ماه اوت سال ۲۰۰۷ تا ماه ژانویه سال ۲۰۰۸، نرخ پایه بهره بانکی از ۵/۲۵ درصد به ۳/۵ درصد کاهش پیدا کرد. اکنون توجه تمام سرمایه داران جهان معطوف به بازارهای سهام و معاملات بورس است. همه در انتظار تأثیر "نجات بخش" اقدامات "مسئولانه" رئیس جمهور، بانک مرکزی و دولتمردان آمریکا هستند.

اما نگاهی نزدیکتر به روند تعمیق بحران، جای زیادی برای این خوش بینی نمی گذارد. زیرا این نخستین بار نیست که جورج بوش، در میان بوق و کرنای تبلیغاتی، در نقش "ناجی" کشتی بحران زده اقتصاد ظاهری می شود. کمتر از دو ماه پیش، هم او، طرحی را با هدف کمک به اقشار کم درآمدی که قادر به باز پرداخت وام مسکن خود نیستند، ارائه نمود. با این وجود، اما هنوز هیچ خبری از "تأثیرات همه جانبه" این طرح نیست. شاید "فرمانده کل قوا" بتواند مردم آمریکا را با سخنان بی سر و ته خود پیرامون قدرت شکست ناپذیر ماشین جنگی این کشور، فریب دهد. اما اینجا دیگر او با القاعده و تروریستها روبرو نیست. حریف او اینجا مناسبات بیمار و گندیده سرمایه داری حاکم بر آمریکاست. این مناسبات را نمی توان با فریاد و تهدید فرمانبردار کرد. بحران های انواری جزء لاینفک این مناسبات بوده و حتی قویترین ارتش تاریخ هم قادر به نابودی آن ها نیست.

اما این بار، هم مثل گذشته، تضمین تحقق اهداف طرح "مجموعه محرک اقتصادی" و تأثیرات آن بر اقتصاد بحران زده آمریکا، خارج از قدرت و اراده رئیس جمهور است. گفته می شود که اجرای اصلاحات مالیاتی پیش بینی شده در این طرح، منجر به افزایش اشتغال و تقویت قدرت خرید مردم خواهد شد. اما همه می دانند که نه سرمایه داران از این "تخفیف های مالیاتی" برای سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال استفاده خواهند کرد و نه توده های مردم به مصرف بیشتر رو خواهند آورد. هدف این طرح نه کمک به مردم که فقط جبران میلیونها دلار زیان سرمایه داران است. تنها چند صد دلار کاهش مالیات اقشار کم درآمد، هرگز نمی تواند چرخ بحران زده اقتصاد را به راه اندازد. توده های مردم به بانک ها و موسسات مالی بدهکارند و هر گونه تخفیف مالیاتی و کمک های محدود دولت را نه برای تقویت قدرت خرید خود، که برای بازپرداخت این بدهی ها استفاده خواهند کرد. در حال حاضر، یکی از جمله علل اصلی کاهش قدرت خرید مردم، بدهکاری به کلاهبرداران بازارهای بورس است. بدون شک تعمیق بیشتر بحران، اخراج های گسترده را در پی خواهد داشت. امری که هم اکنون نیز نشانه های آن پدیداست. در این صورت، قدرت خرید میلیونها کارگر و زحمتکش این کشور باز هم کمتر شده و چشم انداز فراروئی بحران مالی کنونی به

رکودی همه جانبه ریبیش از پیش تقویت خواهد کرد. عامل دیگری که بهبود سریع اقتصادی را با مشکل مواجه ساخته است، کاهش روزافزون ارزش دلار آمریکا در بازارهای جهان است. برای نمونه، ارزش یورو نسبت به دلار، از سال ۲۰۰۱ تا کنون، افزایشی ۶۰ درصدی داشته است. این امر جذابیت سرمایه گذاری های خارجی در بازار سهام آمریکا را بیش از پیش کاهش داده و چشم انداز خروج بیشتر دلار از بازارهای ارز را تقویت نموده است. از سوی دیگر، کاهش ارزش دلار، منجر به تضعیف نقش و اتوریته جهانی امپریالیسم آمریکا شده است. پس از سالها سلطه بلا منازع، اکنون آمریکا دیگر دلار تنها ارز بی رقیب در عرصه مبادلات بین المللی و ذخایر پولی کشورهای جهان نیست. رفته، رفته تعداد کشورهای که صحبت از تغییر ذخایر ارزی خود از دلار به دیگر ارزهای رقیب دارند، در حال افزایش است. اکنون دیگر بزرگترین بانک ها و بنیاد های سرمایه گذاری آمریکا برای جبران زیان های مالی خود و نجات از ورشکستگی، دست تکی به سوی دلارهای نفتی شیوخ مرتجع عرب، خانواده های سلطنتی عربستان سعودی و کویت و دولت های آسیای دراز می کنند. در حالیکه کسری تراز تجاری آمریکا نزدیک به ۷۰۰ میلیارد دلار برآورد می شود، ارزش سرمایه گذاری های متعلق به یکرشته کشور بزرگ آسیایی در بازارهای آمریکا بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلار است. وضعیتی که تنها در سایه نقش بین المللی دلار امکان پذیر بوده است. در صورت تضعیف باز هم بیشتر نقش جهانی دلار و یا مثلا تصمیم این کشورها، که در حال حاضر بعید به نظر می رسد، مبنی بر فروش سهام خود، اقتصاد بیمار آمریکا نه با ورشکستگی که با فاجعه روبرو خواهد شد. واقعیت این است که هژمونی امپریالیسم آمریکا، بیش از آنکه به واسطه یک ماشین عظیم جنگی و ماجراجویی های نظامی در گوشه و کنار جهان باشد، موهون نقش اقتصادی بین المللی آمریکا و از جمله دلار به عنوان تنها ذخیره ارزی است. اگر عامل فشار اقتصادی، که امپریالیسم آمریکا توانسته تا کنون از طریق نوسانات ارزش دلار به کشورهای رقیب و نا فرمان وارد کند، از معادلات سیاسی جهان حذف شود، دیگر این کشور قادر نخواهد بود که سلطه بین المللی خود را تنها با فشار سیاسی و یا قدری نظامی تامین نماید. با حذف یکی از دو پایه اصلی قدرتی آمریکا در عرصه جهانی، ادامه نقش امپریالیستی آن با دشواری های بی شماری مواجه خواهد شد. روندی که، بی هیچ تردید، به پای کاهش باز هم بیشتر ارزش برابری دلار، شتاب فزاینده ای خواهد گرفت. اکنون قدرتمند ترین کشور جهان سرمایه داری با یک بحران عمیق اقتصادی روبروست. تضاد های لاینحلی که برخاسته از ماهیت مناسبات اقتصادی موجود است، راه خاتمه دادن به این بحران را با مشکلات متعددی روبرو ساخته است. بحرانی که اقتصاد آمریکا را به سراشیب یک رکود همه جانبه کشانده است. رکودی که خلاصی از شر آن در کوتاه مدت ممکن نیست. در شرایط ناتوانی راه حل های سرمایه دارانه در حل، و یا حتی تخفیف این بحران، میلیونها کارگر و زحمتکش بار دیگر به این واقعیت پی خواهند برد که راه خلاصی از مصائب ذاتی و علاج ناپذیر نظام نکبت با سرمایه داری، تنها انقلاب اجتماعی پروولتری و برقراری سوسیالیسم است.

نظامی، انتظامی و زندان‌ها در ادامه حیات و بقای رژیم و حفظ و تحکیم مناسبات حاکم، نقشی اساسی بر عهده داشته‌اند.

با روی کار آمدن دولت نظامی-امنیتی احمدی‌نژاد، سازمان ما بارها بر آن تاکید کرد که روی کار آمدن دولت کنونی نتیجه تشدید تضادها و رشد جنبش‌های اجتماعی و با هدف در هم شکستن این جنبش‌ها با استفاده از قوای قهری است. در ماه‌های اخیر ما به ویژه شاهد تشدید بهره‌وری رژیم از دستگاه سرکوب برای در هم شکستن این جنبش‌ها بوده‌ایم. تشدید سرکوب را باید نتیجه شکست رژیم در **په شکست کشاندن جنبش‌های اجتماعی و رادیکال‌تر شدن این جنبش‌ها** دانست. نمونه‌ی بارز آن جنبش دانشجویی است.

یکی از نتایج تشدید سرکوب، دستگیری‌های گسترده‌ای است که در ماه‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم. دستگیری‌هایی که به نوبه‌ی خود منجر به پررنگ‌تر شدن و اهمیت یافتن هر چه بیشتر موضوع "زندانیان سیاسی"، "شکنجه" و مبارزه برای "لغو شکنجه و آزادی زندانیان سیاسی" شده است. اهمیت این موضوع را از جمله و به ویژه می‌توان در جان باختن دانشجوی زندانی "ابراهیم لطف‌اللهی" و "فرزاد قبادی" در زیر شکنجه در ادارات اطلاعات سنجند و کرمانشاه، دستگیری گسترده و شکنجه دانشجویان سوسیالیست و چپ دانشگاه‌ها در زندان اوین، دستگیری وحشیانه توده‌های معترض ترکمن صحرا که از سرنوشت بسیاری از آن‌ها هنوز خبری نیست، دید. زندان‌های جمهوری اسلامی بار دیگر شاهد سیل وسیع زندانیانی است که به دلیل ابراز عقیده و یا مخالفت‌شان با حاکمیت جمهوری اسلامی به بند افتاده و شکنجه شده‌اند.

اهمیت درک درست از شرایط کنونی و نقش دستگاه سرکوب در حفظ حیات جمهوری اسلامی از این روست که کمونیست‌ها می‌توانند با تکیه بر این شناخت تاکتیک‌ها و روش‌های مناسب مبارزه را اتخاذ کرده و خود را برای هر گونه تهاجم رژیم آماده کنند. در این رابطه تجربه‌ی دهه‌ی اول حاکمیت جمهوری اسلامی، تجربه‌ی بزرگی است که می‌تواند چراغ راهنمایی برای کمونیست‌ها در سومین دهه از حاکمیت جمهوری اسلامی باشد.

برکسی پوشیده نیست که، در دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی، رژیم با تکیه بر نیروی سرکوب خود و قتل عام هزاران کمونیست و سایر مخالفان سیاسی، دست آوردهای قیام ۵۷ را نابود کرده و انقلاب را به شکست کشانید. جریانات سیاسی موسوم به چپ به دلایلی چند که از حوصله این مقاله خارج است، شکست سختی را تحمل کردند و این به رغم همه‌ی جان‌فشانی‌هایی بود که رفقای جان‌باخته مان از خود به نمایش گذاشتند. حماسه‌هایی که قلم از بیان آن‌ها قاصر بوده و هر بار تکرار آن در ذهن، قلب‌های‌مان را نگرگون و اشک را بر گونه‌های‌مان جاری می‌سازد. خیانت جریان موسوم به "اکثریت" و غلطپیدن آن به دامان حاکمیت جنایتکار، اگر چه بزرگترین ضربه به جنبش بود، اما کمبود تجربه و ضعف‌هایی که به همین دلیل بر جریانات انقلابی سایه افکنده بود، نیز عامل مهمی بود که منجر شد تا بسیاری از نیروهای صادق و جان‌فشان‌مان به مسلخ حاکمان جبار کشانده شوند.

سیل بزرگی از نیروهای مخالف از جمله جوانان و نوجوانان در حالی به بند کشیده شده و مجبور به تحمل شکنجه‌ها و مصائب گوناگون شدند که هرگز

از صفحه ۱

زندانی سیاسی و زندان

خود را برای چنین نبرد بزرگی آماده نکرده و آموزش ندیده بودند. اما به رغم همه‌ی این مشکلات، در دهه‌ی اول حاکمیت جمهوری اسلامی، شاهد حماسه‌ها و مقاومت‌های بسیاری هستیم که رفقا در زیر شکنجه و در طول دوران زندان خود به نمایش گذاشتند.

اما شرایط در دهه‌ی سوم حاکمیت جمهوری اسلامی، بسیار متفاوت است. از یک سو با پراکنگی بسیار در سطح نیروهای سیاسی و چپ روبرو هستیم و شاهدیم که جریانات سیاسی هنوز با ایجاد تشکل‌های قوی در داخل کشور فاصله‌های بسیار دارند و نیز پلگیری یک جریان سیاسی قدرت مند چپ در داخل - حداقل در شرایط کنونی - غیر ممکن به نظر می‌آید. از سوی دیگر در این دهه با جهانی روبرو هستیم که به مراتب کوچک‌تر گشته است. با امکانات و وسایل نوین، فاصله‌ها کم شده‌اند، جهان هر چه بیشتر در هم تنیده شده و از این رهگذر امکانات و وسایلی فراهم گشتند که برای کمونیست‌ها و سایر فعالان جنبش‌های اجتماعی ابزار کمکی بسیار مهمی محسوب می‌گردند. پوشش خبری و انعکاس اخبار مربوط به دستگیری دانشجویان، زنان و کارگران یکی از این موارد است. این پوشش خبری در بسیاری از موارد حداقل نتیجه‌ای که داشته است، تشدید فشار و تهییج افکار عمومی علیه رژیم را به دنبال داشته که همین امر به نوبه‌ی خود منجر به محدود شدن و یا کند شدن تیغ سرکوب شده است.

این‌ها امکاناتی هستند که در دهه‌ی ۶۰ رفقای مادر زندان‌ها از آن برخوردار نبودند. به غیر از اخبار اعدام‌ها در سال ۶۰ که رژیم خود آن را با آب و تاب اعلام می‌کرد، هیچ خبری از وضعیت زندان‌ها و شکنجه‌های درون زندان به گوش نمی‌رسید. در زندان‌های تهران، زندانیان سیاسی بعد از واقعه ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا آغاز سال ۶۱ حتی فاقد ملاقات با خانواده‌های‌شان بودند. در تمام این مدت خانواده‌ها تنها می‌توانستند مقداری پول و یا لباس و برخی دیگر از مایحتاج زندانی را از طریق زندانیان به دست عزیزان خود برسانند. زندانی در بی‌خبری مطلق قرار داشت. وکیل که دیگر جای خود را داشت. به واقع دادگاهی نبود که وکیلی در کار باشد. برای نمونه امروز دیگر بسیاری داستان‌تابوت‌ها را در زندان قزل‌حصار شنیده‌اند. در سال ۶۱ بسیاری از زندانیان را از زندان قزل‌حصار به گوهردشت منتقل کردند که بسیاری از آن‌ها چیزی قریب به ۲ سال در انفرادی‌های گوهردشت باقی ماندند. تازه این‌ها کسانی بودند که دوران بازجویی را طی کرده و حتی برخی از آن‌ها (در زندان گوهردشت بین سال‌های ۶۳ - ۶۱) مدت محکومیت‌شان نیز بسر آمده بود و به اصطلاح آن زمان ملی‌کش بودند. در سال ۶۷ و در جریان اعدام‌های دسته‌جمعی بسیاری از همین زندانیان ملی‌کش که برخی حدود ۷ سال از زمان محکومیت‌شان گذشته بود، به دار آویخته شدند. شدت شکنجه در جریان بازجویی‌های دهه‌ی ۶۰ به حدی بود که بسیاری جان خود را از دست دادند. بسیاری از رفقا نیز که در مرحله بازجویی جان به در برده بودند، چندین عمل بر روی پاهای زخمی‌شان انجام شده بود. گوشه‌های اضافه‌ای که بر روی پاها در اثر کابل خوردن و چرک‌های بعد از آن بوجود آمده بود، تا هنگام اعدام رفقا با آن‌ها

همراه بود. بسیاری از رفقا ماه‌ها در زیر بازجویی قرار داشتند و یا حدود یک سال را با چشم بند در راهروهای کمیته مشترک گذرانده بودند. زندانیانی بودند که از زمان دستگیری تا آوردن‌شان به بند و اتاق‌های دسته‌جمعی سه سال می‌گذشت. حکایت زندان در دهه‌ی اول حاکمیت جمهوری اسلامی، حکایتی‌ست پایان‌ناپذیر.

اما به رغم همه‌ی این شرایط مخوف، زندانیان سیاسی از کمترین روزنه‌ای برای ابراز وجود و اثبات خود استفاده می‌کردند. برای این که به بیراهه نرفته و به یک نتیجه‌ی مشخص دست یابیم، توجه خود را به تجربه همان زندانیان سیاسی ملی‌کش معطوف می‌کنیم. زندانیان سیاسی از آن رو آزاد نمی‌شدند که حاضر به تن دادن به شرایط رژیم برای آزادی‌شان نمی‌شدند. این شرایط که بین زندانیان متفاوت بود از مصاحبه ویدیویی تا نوشتن یک انزجار نامه چند خطی را شامل می‌شد. در سال ۶۶ زندانیان سیاسی ملی‌کش را از بند ۳ آموزشگاه به بند ۴ بالا در ساختمان معروف به ۳۲۵ آن زمان، منتقل می‌کنند. زندانیان سیاسی ملی‌کش در سال ۶۶، در اعتراض به عدم آزادی بی‌قید و شرط‌شان سه بار دست به اعتصاب غذا زدند. "ملی‌کش"‌ها طی نامه‌هایی که برای اعلام اعتصاب غذا به زندانیان ارایه کرده بودند با صراحت تمام هر گونه قید و شرط برای آزادی زندانیان سیاسی را تفتیش عقاید دانسته و آن را محکوم کرده بودند. در آن سال‌ها زندانیان چپ از هویت چپ‌شان دفاع می‌کردند و هیچ واژه‌ای از ابراز عقیدت‌شان در این رابطه نداشتند، چرا که در اساس به همین دلیل دستگیر شده بودند.

این حرکت‌های اعتراضی همه در شرایطی صورت می‌گرفت که زندانیان تنها به نیروی خود متکی بودند. نه تنها صحبت از مرخصی و وکیل و غیره نبود که حتی امکان نداشتند تا خبر اعتراضات‌شان را به درستی به بیرون از زندان منعکس کنند. زندانیان از وضعیت زندانیان سایر بندها مشکل خبردار می‌شدند، تا چه رسد به این که به حمایت کسی از بیرون زندان دل بسته باشند. زندانیان سیاسی در آن سال‌ها به دلیل پایداری‌شان در راستای کسب هویت زندانی سیاسی و مقابله با زیاده‌طلبی‌های زندانبانان محرومیت‌های زیادی را تحمل کردند. محرومیت از هواخوری، فروشگاه، روزنامه و غیره همگی توانایی بودند که زندانیان سیاسی در این راستا دانند و به رغم همه‌ی جوانی‌شان، سربلند این دوران را طی کردند. زندانیان سیاسی ملی‌کش در جواب به زندانیان که به دلیل ورزش دسته‌جمعی از هواخوری محروم شده بودند، در راهروی کوچک بند به ورزش دسته‌جمعی می‌پرداختند و آگاهانه حرکات نرمشی را که نام رفقای جان‌باخته را بر خود داشت مانند حرکت "همایون" (به یاد رفیق همایون کتیرایی) و "رضایی" را انجام می‌دادند.

باید گفت که اگر سال‌های دهه‌ی ۶۰ را سیاه‌ترین سال‌های حکومت جمهوری اسلامی از نظر کشتار و سرکوب بدانیم که همین‌گونه نیز هست، زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ ثابت کردند که نه تنها در برابر شکنجه‌های وحشیانه می‌توان مقاومت کرد که می‌توان زندان را نیز به سنگری از مبارزه تبدیل کرد. دوران بازجویی و زندان جزیی از مبارزه است، مبارزه برای زندانیان سیاسی در زندان نیز ادامه دارد و مهم‌ترین محور آن مبارزه زندانیان سیاسی برای کسب حقوق خود به عنوان زندانی سیاسی

کمک های مالی

۵۰ دلار	مهران بندر
۵۰ دلار	دریا
۵۰ دلار	لاکومه
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نقیسه نصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورانی ۱
۵۰ دلار	رفیق روزبه
۱۵ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۲۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
هلند	
۵۰ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان (م)
سوئیس	
۱۰۰ فرانک	شورا
۱۰۰ فرانک	اشرف
ایران	
۲۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۳۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی
آلمان	
۱۰ یورو	بهار
۱۰ یورو	رفیق رشید حسنی
۵ یورو	کامی
۲۰ یورو	رفیق قصاب آزاد
انگلیس	
۵۰ یورو	بهرنگ
۳۰ یورو	یکشنبه های کمونیستی
۳۰ یورو	یکشنبه های کمونیستی
۳۰ یورو	یکشنبه های کمونیستی
۳۰ یورو	یکشنبه های کمونیستی
دانمارک	
۱۰۰ کرون	رسول
فرانسه	
۳۰ یورو	دانشجویان کمونیست دربند

نتیجه‌ی توافقات گروه ۱ + ۵

و در نتیجه انتظار می‌رفت که نشست ۱ + ۵ تصمیمات جدی تری را برای تشدید تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کند.

اما این نشست هم با توجه به عدم توافق روسیه و چین و همچنین یک رشته تحولات دیگر، از جمله گزارش اخیر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا در رابطه با توقف برنامه اتمی نظامی جمهوری اسلامی در سال ۲۰۰۳ بدون نتیجه‌ی قابل توجهی به پایان رسید. رسانه‌ها پس از برگزاری نشست منکور خبر دادند که وزرای امور خارجه شش قدرت جهانی در متنی توافق کرده‌اند که شورای امنیت قطعنامه‌ی جدیدی صادر کند که در آن تنبیهات دیگری علیه فعالیت‌های هسته‌ای مشوک جمهوری اسلامی ملحوظ گردد. اما همین رسانه‌ها نوشتند که وزرای امور خارجه ۱ + ۵ نخواستند که این متن علنی منتشر گردد. به عبارت دیگر وزرای امور خارجه شرکت‌کننده در نشست به نتیجه‌ی خاص و جدیدی نرسیدند، در غیر این صورت لیلی نداشت که نخواهند توافق خود را علناً منتشر کنند. خرده اطلاعاتی هم که از این نشست بیرون آمد همانا اظهارات فرانک -والتر اشتاین مایر، وزیر امور خارجه‌ی آلمان بود که در واقع در جملاتی کلی اعلام کرد که نشست "جبهه‌ی واحدی" را علیه تجهیز جمهوری اسلامی به سلاح اتمی تشکیل می‌دهد و آن را برای خاورمیانه مضر می‌داند. او تأکید کرد که در عین حال باید با مذاکره و روش‌های "صلح‌آمیز" از تسلیح اتمی جمهوری اسلامی جلوگیری به عمل آورد.

پرونده‌ی اتمی جمهوری اسلامی به یک سریال تلویزیونی بلند و چند ساله تبدیل شده است که با توجه به تغییر و تحولات به ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه و همچنین منافع عظیم اقتصادی روسیه و چین از یک سو و اتحادیه اروپا از سوی دیگر در ایران قسمت‌های مختلف نوشته و اجراء می‌شود. گاهی ژانسی بین‌المللی انرژی اتمی نقش اول را در این سریال بازی می‌کند، گاهی شورای امنیت صحنه‌گردان می‌گردد و گاهی هم آمریکا که خود را ژاندارم بالمنارح جهان کرده است. هر وقت یکی از این بازیگران از پیش برد قضیه بازمی‌ماند، دیگری خود را جلو می‌اندازد و قسمت‌های دیگری را در سناریو وارد می‌کند. مثلاً با توجه به این که ژانسی بین‌المللی اتمی اعلام کرد که جمهوری اسلامی قول داده است همه گونه همکاری را در زمینه‌ی برنامه‌ی اتمی خود بکند، دستگاه امور خارجه‌ی آمریکا اعلام کرد که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی در این زمینه ژانسی بین‌المللی انرژی اتمی نیست و شورای امنیت سازمان ملل متحد است. در حال حاضر و با توجه به عقیم ماندن تلاش‌های ژانسی بین‌المللی و نشست‌هایی از قبیل نشست ۱ + ۵ و غیره، خود آمریکا در سریال نقش اصلی را گرفته است. سفر اخیر جورج بوش به خاورمیانه نشانی از این مدعاست. یکی از دلایل اصلی سفر اخیر بوش به خاورمیانه برای مهار بزرگ در رابطه با پرونده‌ی اتمی جمهوری اسلامی اتفاق نظر ندارند، آمریکا تصمیم گرفت با مراجعه به متحدین کوچک‌تر خود مانند امارات متحده عربی وارد عمل شود. اما در این جا هم توفیق قابل توجهی نصیب خود نکرد، چرا که امارات متحده عربی به سانگی حاضر نیست از یک چهارم صادرات خود که به سمت ایران است چشم‌پوشی کند.

بی‌نتیجه ماندن سفر بوش به خاورمیانه و عقیم ماندن نشست ۱ + ۵ اکنون دستگاه سیاست خارجی آمریکا را

وادر کرده است که سیگنال‌های مستقیم تری را به جمهوری اسلامی بفرستد که از قضا با استقبال جمهوری اسلامی هم مواجه شده است. منوچهر متکی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی با اعلام این که "به نظر می‌رسد در آمریکا زنان از مردان شجاع‌ترند" از دعوت کاندالیزا رایس، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا برای "ملاقات در هر زمان و هر مکان" استقبال می‌کند. متکی که روز شنبه، ۶ بهمن در اجلاس "فوروم اقتصادی جهان" در داووس سوئیس شرکت کرد بار دیگر اعلام نمود که قطع رابطه‌ی ایران و آمریکا برای همیشه نیست. البته آمریکا بر این امر اصرار می‌ورزد که جمهوری اسلامی باید هر گونه غنی‌سازی اتمی را تعلیق کند تا بتوان با آن "در هر زمان و هر مکان" ملاقات کرد و جمهوری اسلامی فعلاً این پیش‌شرط را نمی‌پذیرد.

واقفیات موجود در رابطه با پرونده‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی نشان‌گر آن است که مسئولان رژیم به خوبی فرا گرفته‌اند تا با موج سواری بر اختلافات قدرت‌های بزرگ به ویژه اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به علاوه‌ی آلمان، این سریال را برای امتیازگیری و پیش بردن سیاست‌های توسعه طلبانه‌ی خود در سطح منطقه‌ی خاورمیانه به پیش ببرند. در این رابطه فکتورهای بسیاری به جمهوری اسلامی کمک کرده‌اند که مهم‌ترین‌شان شکست سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در اشغال نظامی عراق از جمله آنهاست. از سوی دیگر، گردن ننهان حکومت اسلامی به خواست‌های ژانسی بین‌المللی انرژی اتمی، نمی‌تواند از سوی شورای امنیت سازمان ملل نادیده گرفته شود. در همین راستاست که پیش‌نویس قطعنامه‌ی سوم شورای امنیت علیه ایران آماده شده و همین روزها درباره‌ی آن تصمیم قطعی گرفته خواهد شد. مفاد این قطعنامه، برآیندی از توافقات اعضای دائمی شورای امنیت خواهد بود، چنانچه لاورف، وزیر امور خارجه‌ی روسیه در باره‌ی چهارچوب توافقات می‌گوید: "پیش‌نویس قطعنامه‌ی جدید مربوط به ایران تأکید می‌کند که در صورتی که ایران تمامی شرایط مورد نظر گروه ۱ + ۵ را انجام دهد، مذاکراتی در تمامی ابعاد مشارکت، از جمله همکاریهای تجاری - اقتصادی و مسائل امنیتی با تهران آغاز خواهد شد."

از صفحه ۵

زندانی سیاسی و زندان

امر ضروری و مهم برای گند کردن قدرت سرکوب رژیم است. انعکاس اخبار اعتراضات و سرکوب رژیم یکی از این موارد است. رژیم به طور مثال سعی دارد این خط قرمز را ترسیم کند که مصاحبه با برخی رسانه‌های مخالف رژیم، جرم محسوب می‌شود. شکستن این خط قرمز با انجام هر چه بیشتر و وسیع‌تر مصاحبه میسر و امکان‌پذیر است. در طول این سال‌ها آموخته‌ایم که برخورد از موضع ضعف با رژیم تنها نتیجه‌ای که دارد هارتر شدن رژیم است. بارها دیده شده که رژیم خانواده‌های زندانیان را از مصاحبه و یا اعلام خبر دستگیری فرزندان‌شان برحذر داشته و آن‌ها را تهدید کرده است که در غیر این صورت با آن‌ها برخورد خواهد شد و یا فشار بر روی زندانی را بیشتر خواهد کرد. جان باختن "ابراهیم لطف‌اللهی" نقطه پایانی بر این توم‌پراکنی‌هاست. باید با افشای هر چه بیشتر اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم به جنگ رژیم رفت. این تجربه‌ی غیرقابل انکار سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی است.

می‌باشد. فراموش نکنیم که زندانی سیاسی به دلیل مخالفت‌اش با نظام حاکم به زندان افتاده است و به دلیل همین مخالفت‌اش همه‌ی شکنجه‌ها و مصایب زندان را تحمل کرده است، بنابر این زندانی سیاسی با ادامه‌ی مخالفت‌اش با نظام حاکم است که زنده می‌ماند و به حیات خود ادامه می‌دهد. هر گونه طرح سازش‌کارانه بین زندانی سیاسی و زندانبان، بین زندانی سیاسی و حاکمان، چیزی جز سایه افکندن بر این موضوع اساسی نیست.

اما نکته مهم دیگری نیز که در پایان باید بر آن تأکید کرد، موضوع مبارزه برای "لغو شکنجه و آزادی زندانیان سیاسی" است. مبارزه در این راستا و حول این شعار، ضمن مخاطب قرار دادن افکار عمومی در سطح جامعه و نیز جامعه‌ی بین‌المللی، کمترین تأثیری که می‌تواند داشته باشد، تحت فشار قرار دادن رژیم و کند کردن سلاح سرکوب است. رژیم برای کاستن از تأثیر این تاکتیک نیروهای انقلابی و چپ سعی دارد با ایجاد "خط قرمز"هایی به مقابله با این تاکتیک برخیزد. در هم شکستن این خط قرمزها یک

نگرانی "اصلاح طلبان"، از رد صلاحیت شدن در انتخابات برای چیست؟

خاتمی و یاران او، که این روزها با تطهیر ماهیت به غایت ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی، وقیحانه تر از گذشته به مردم فریبی روی آورده اند، شرم نمی کنند از اینکه اکنون بگویند، با رد صلاحیت شدن آنها "مهم ترین شرط انتخابات خوب و ارزشمند، یعنی رقابت منتهی خواهد شد"، در حالی که این شرط در تمام انتخابات رژیم از نخستین روز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی تا به امروز همواره منتهی بوده است.

آیا فقط در سایه دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد، کاندیداهای "اصلاح طلب" به صورت فله ای رد صلاحیت شده اند، که آنان اینگونه در شور بختی رژیم اشک تمساح می ریزند. مگر چهار سال پیش در انتخابات دوره هفتم که اتفاقاً دولت خاتمی بر مسند قدرت نشسته بود، او و یاران اجرائی اش در مورد رد صلاحیت های گسترده چه اقدامی کردند؟ در آن دوره که به ادعای خاتمی و همه "اصلاح طلبان" حکومتی، سرنوشت ۱۷۰ کرسی نمایندگی مجلس از قبل توسط شورای نگهبان مشخص شده بود، خاتمی و وزیر کشور دولتش که اتفاقاً مجری انتخابات رژیم نیز بودند چه واکنشی از خود نشان دادند که امروز انتظار دارند چنین برخوردی با آنان و دیگران نشود؟ آیا واکنششان فراتر از امروز بود؟ چهار سال پیش نیز در حد امروز کمی ایرو بالا کشیدند. اندکی ترش کردند. نگرانی و حیرت خودشان را به عرض مقام "والای ولایت" رساندند و سرانجام نیز در جهت حفظ و مصلحت نظام، با لبخند و کرشمه مدعی انتخاباتی "آزاد" و "دموکراتیک" در کشور شدند.

برخورد های فریبکارانه خاتمی و همفکران وی، بارها و بارها ثابت کرده است که آنان نه به فکر مردم هستند و نه ذره ای به انتخابات آزاد اعتقاد دارند. همه نگرانی آنان از آینده جمهوری اسلامی است. آنها در دهه شصت استمرار و حاکمیت رژیم را در سرکوب عریان و بلافصل توده ها می دیدند و لذا در رکاب خمینی و در سایه توهم توده ها به نظام، از هیچ جنایت و کشتاری خود دارای نکردند. اما امروز شرایط دیگری بر جامعه حاکم است. توده ها از توهم رژیم بیرون آمده اند. جنبش های اجتماعی هر روزه در حال گسترش هستند. کارگران در عرصه های وسیعتری مطالبات خود را دنبال می کنند. جنبش دانشجویی رژیم را به چالش جدی گرفته است. سرکوب و بی حقوقی زنان آنچنان ابعاد فاجعه آمیزی به خود گرفته است که حتا بسیاری از نیروهای خود رژیم نیز، از سر نگرانی از آینده نظام، به واکنش کشیده شده اند. و مهمتر از همه در عرصه سیاست خارجی، رژیم با شرایط بحرانی و چالش بین المللی روبرو است. در چنین فضایی خاتمی و همفکران وی، بقاء و استمرار نظام را نه تنها در گرو سرکوب عریان توده ها همانند دهه شصت نمی بینند، بلکه بر عکس، بکارگیری همان شیوه ها را در شرایط کنونی بسیار زیان آور برای خود و جمهوری اسلامی ارزیابی می کنند. و لذا بر بستر چنین درکی از شرایط جامعه و موقعیت رژیم، اینبار نیز همانند هشت سال پیش برآنند در پس سیاست لبخند ظاهری اهداف و افسرگرایانه،

ارتجاعی و ضد مردمی خود را با تاکتیک های متفاوت از دهه شصت پیش ببرند. نگرانی امروزشان هم نه برای مردم است و نه برای چگونگی پیشبرد امر انتخابات "آزاد". آنان فقط برای پایداری بیشتر رژیم از راه های مطمئن تر تلاش می کنند.

در این نوشتار بارها به ریاکاری و عوامفریبی خاتمی و نیروهای "اصلاح طلب" تاکید شده است. به کارگیری این صفات برای "اصلاح طلبان" از آن جهت برانزده است که آنها بیش از هر کس دیگری به این مسئله واقف هستند که سر منشاء تمام کشتارها، سرکوب های آشکار و پنهان توده ها، بی حقوقی مطلق زنان، سلب هر گونه آزادی برای شهروندان، قطع دست و پای متهمین، سنگسار زنان و مردان، به قتل رساندن زندانیان سیاسی زیر ضربات کابل تحت عنوان شرعی "تعزیر"، وضع قوانین ضد کارگری و صدها جنایت دیگر که هر روزه بر سر توده های زحمتکش جامعه آوار می گردد، بر گرفته از قانون اساسی و آیدئولوژی حاکم بر جمهوری اسلامی است. قانون اساسی ای که "ولایت فقیه" را بر توده ها تحمیل کرده است. شورای نگهبان را برای تایید صلاحیت نمایندگی مجلس برگمارده است. سرکوب و سلب آزادی های سیاسی - اجتماعی را در جامعه قانونی و نهادینه کرده است. آنها به خوبی می دانند که به تاسی از قانون اساسی و با استفاده از الفاظی چون "مخل دین" و "امنیت نظام" هرگونه اجتماع و تشکل های مستقل کارگری، دانشجویی، زنان و غیره، در جامعه غیر قانونی اعلام شده است. و طبیعتاً بدون این قانون اساسی و حاکمیت "ولایت مطلقه فقیه" حتی یک روز هم جمهوری اسلامی قادر به بقا و استمرار نکبت بار خود نخواهد بود.

این را نه فقط خامنه ای و اصول گرایان بدان پای می فشارند بلکه خاتمی، کروبوی و نیروهای "اصلاح طلب" بیش از آنها بدان واقف هستند. و تمامی نگرانی و دودوزه بازی هایشان نیز بر مبنای جلو گیری از فرو پاشی نظام جمهوری اسلامی استوار است.

این نظام سراسر توحش و بربریت بر بستر چنین قانون اساسی ای شکل گرفته است، که سرکوب و کشتار را ماهیتاً تولید و باز تولید می کند و با استمرار این حاکمیت، مستثناً از اینکه چه کسی رئیس جمهور باشد و یا نمایندگان کدام جناح بر صندلی های مجلس نشسته باشند، هیچ تغییری در سرنوشت توده ها رخ نخواهد داد. آنچه را که خاتمی و تمامی "اصلاح طلبان" جزء اولین رسالت خود می دانند و بی محابا در جهت استمرار و بقاء آن تلاش می کنند حفظ همین نظام جهل و جنایت است.

(۱) - خاتمی، رییس جمهور سابق ایران در سی و هشتمین اجلاس مجمع اقتصاد جهانی، در نشستی تحت عنوان "بازگشت مذهب - خطری احتمالی برای کشورهای سکولاریسم" - گفت: "کشور ش ایران دمکرات ترین سرزمین در منطقه خاورمیانه است". این مجمع جهانی در روزهای ۲۳ تا ۲۷ ژانویه ۲۰۰۸ در داووس سوییس برگزار شد.

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

سازمان در تاریخ ۲۷ دی ماه، اطلاعاتی ای با عنوان "بازجویان و شکنجه گران جمهوری اسلامی، دانشجوی زندانی را به قتل رساندند" انتشار داد.

در این اطلاعاتی، ضمن اشاره به چگونگی مرگ ابراهیم لطف الهی دانشجوی دانشگاه پیام نور که در زیر شکنجه های بازجویان جنایتکار جمهوری اسلامی به قتل رسید آمده است: مردم زحمتکش ایران، دانشجویان مبارز!

این نخستین بار نیست که بازجویان و ماموران امنیتی رژیم، دستشان به خون زندانیان سیاسی آغشته شده است. تا کنون جانفشانیان زیادی بوده اند که در شکنجه گاه های رژیم، زندگی را بدرود گفته اند. تاریخ سی ساله حاکمیت جمهوری اسلامی، مشحون از شکنجه و داغ و درفش بوده است.

به قتل رسیدن ابراهیم لطف الهی به دست بازجویان اطلاعاتی رژیم، هشدار مکرری ست بر عدم وجود امنیت جانی برای زندانیان سیاسی به ویژه دانشجویانی که هم اکنون در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی گرفتار هستند.

در پایان اطلاعاتی، سازمان، ضمن محکومیت و انزجار شدید از اقدامات جنایتکارانه جمهوری اسلامی، خواستار تشدید مبارزه توده های زحمتکش و تمامی جنبشهای اجتماعی بویژه دانشجویان در جهت آزادی فوری و بدون قید و شرط زندانیان سیاسی، علی الخصوص دانشجویان دربند" شده است.

"یورش وحشیانه نیروهای گارد ویژه، به کوی دانشگاه تهران را محکوم می کنیم"، نیز عنوان اطلاعاتی دیگر سازمان است که در تاریخ ۷ بهمن ماه، انتشار یافت.

در این اطلاعاتی ضمن اشاره به یورش همه جانبه گارد ویژه و نیروهای سرکوبگر رژیم به کوی دانشگاه تهران و زخمی شدن دهها دانشجو و دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان، آمده است:

دانشجویان مبارز، مردم زحمتکش ایران، هم اکنون تعداد زیادی از دانشجویان دستگیر شده اند و تحت فشارهای شدید شکنجه گران جمهوری اسلامی قرار دارند. اعتراض سراسری جنبش دانشجویی نسبت به دستگیری و شکنجه دانشجویان، گامی ست در جهت رهایی دانشجویان دربند.

در قسمت پایانی اطلاعاتی، سازمان فدائیان (اقلیت)، ضمن محکوم کردن یورش وحشیانه گارد ضد شورش جمهوری اسلامی به کوی دانشگاه تهران، مجدداً خواستار واکنش سراسری جنبش دانشجویی نسبت به این اقدام جنایتکارانه رژیم شده است.

**با کمک های مالی خود
سازمان را یاری رسانید**

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶ شماره های فکس
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲ سازمان فدائیان
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 518 January 2008

نگرانی "اصلاح طلبان"

از رد صلاحیت شدن در انتخابات برای چیست؟

های گذشته از هیچ اقدامی کوتاهی نکرده، و هم اکنون نیز در تمامی سخنرانی های رسمی خود جمهوری اسلامی را "دموکراتیک ترین رژیم منطقه و خاورمیانه" (۱) معرفی می کند، مگر هشت سال بر کرسی ریاست جمهوری تکیه نزده بود؟ در آن هشت سال چه تغییراتی در ماهیت سرکوبگری رژیم ایجاد گردید؟ در آن هشت سال کدام قانون به نفع کارگران و توده های زحمتکش به مرحله اجرا در آمد؟ کدام یک از قوانین قرون وسطایی جمهوری اسلامی که پایمال کننده ابتدایی ترین حقوق زنان بوده و هست، ملغا شد. کدام یک از مطالبات اولیه و به حق کارگران و دیگر نیروهای اجتماعی در جامعه به رسمیت شناخته شد؟ در وضعیت معیشتی و اقتصادی توده های زحمتکش چه تغییراتی صورت گرفت؟ اگر در آن سالها فضایی هم برای طرح پاره ای از مطالبات توده ها وجود داشت، محصول مبارزات خود توده ها بوده و هست و این هیچ ربطی به خاتمی و "اصلاح طلبان" ندارد تا مدعی شوند که آن فضا حاصل تلاش آنها بوده است. اساسا روی کار آمدن خاتمی و نیروهای "اصلاح طلب" در آن دوره محصول شرایط جامعه و عمیق تر شدن تضاد میان توده ها با رژیم بوده است، نه بر عکس آنگونه که "اصلاح طلبان" مدعی آن هستند. اصلاح طلبان فقط با هدف کند کردن و مهار کردن حرکت کارگران و دیگر گروه های اجتماعی با توجه به مقتضیات جامعه وارد میدان شدند. و آنگونه که خود همواره تاکید داشته اند، ماحصل تلاش آنها حفظ نظام و دور کردن خطرات بالقوه ای که استمرار حاکمیت جمهوری اسلامی را تهدید می کند بوده است. به رغم همه تضادها و درگیری هایی که آنها با جناح اصول گرا و قدرت حاکمه رژیم دارند تمامی لبخندها، کرشمه ها و عوام فریبی های دیروز و امروزشان، متأثر از همین طرح استراتژیک آنها بوده است.

در صفحه ۷

"اصلاح طلبان" حکومتی و "پرچمدار" آن خاتمی، این روزها طوری داد سخن می دهند که چنانچه کارگران و توده های زحمتکش جامعه هیچ شناختی از تبلیغات و عملکرد آنها نمی داشتند این گونه تصور می شد که اگر آنها در مجلس ارتجاع بر مسند قانون گذاری بنشینند، حتما مشکلات توده ها را حل کرده و عاملان سرکوب کارگران، دانشجویان، زنان و دیگر جنبش های اجتماعی را از سرکوب بیشتر باز خواهند داشت. و با آنگونه که ابطی ادعا می کند با به دست گرفتن مجلس، بدون تردید "کرسی ریاست جمهوری" را نیز فتح خواهند کرد، گویا در آن صورت کاری خواهند کرد کارستان! حتما می خواهند ابتدا خود را به عنوان بخشی از حاکمیت جهل و جنون جمهوری اسلامی به دست عدالت بسپارند و آنگاه همه سرکوبگران جمهوری اسلامی از خامنه ای گرفته تا شورای نگهبان، سپاه پاسداران، نیروهای امنیتی، دادستانی، "محافل خودسر"، نیروی انتظامی و پیش برندگان طرح "امنیت اجتماعی"، قضات آدمکش و خلاصه همه آنهایی که به عنوان جناح "اصولگرایی" رژیم خوانده می شوند را سر جای شان بنشانند. برآستی خاتمی و همفکران وی چه فکر می کنند؟ آیا آنها کارگران و توده های زحمتکش ایران را تا این حد ساده لوح می پندارند که این چنین بی پروا دست به فریبکاری و دغلی بازی می زنند؟ اصلا آیا خاتمی و همراهان او، مردان چنین کارزاری هستند؟ یا فقط برای داغ کردن "تنور انتخابات" و حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی خود را به آب و آتش می زنند.

"اصلاح طلبان" که هم اینک در حسرت راه یافتن به مجلس اینگونه داد سخن می دهند، و برای جلوگیری از رد صلاحیت شدن گسترده شان تا بدین حد به در بوزگی افتاده اند، مگر مجلس ششم را در اختیار نداشتند؟ خاتمی که در حفظ بقاء و استمرار جمهوری اسلامی در سال

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۹ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ۴۱ متر، فرکانس ۷۴۷۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

شماره پیام گیر صدای دمکراسی شورائی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی